

مبانی تعلیم و تربیت

در متون دینی

سید محمود مرویان حسینی

موضوع تعلیم و تربیت از مباحث اساسی همه مکاتب الهی و بشری و جمیع علوم انسانی است و متناسب با جایگاه انسان در هر فرهنگ، دیدگاههای مختلفی توسط صاحبان نظران تعلیم و تربیت ارائه شده است.

تعلیم و تربیت تنها عاملی است که تواناییهای انسان را بر خودش نمایان می‌کند و دامنه وجودش را گسترش می‌دهد. در پرتو آن، شخصیت فرد شکل می‌گیرد و با آن، توانایی رسیدن به مقام و مرتبه شایسته انسانی به دست می‌آید. انسان بدون تعلیم و تربیت، بذری را می‌ماند که در زیر خاکها پنهان و در حال پوسیدن است، یا این که خودسرانه روییده و مزاحم و مانع رشد و شکوفایی گله‌ها است.

پیشینه تعلیم و تربیت به قدمت سلسله نبوت و رسالت آسمانی و دامنه تفکر حکیمان و مصلحان بشری می‌رسد.

چه طبیعت اخلاق انسان بر نیکی و خیر نهاده شده باشد (چنان که عقیده رواقیون و پاره‌ای متفکران همچون روسو، افلاطون، پیاژه، کلبرگ، متسکیو ... است) و یا بر شر و

بدی باشد (چنان که بعضی همچون اپیکور یونانی، یهود و مسیحیت، ماکیاول، فروید، داروین، غزالی، عمر خیام، ابن رشد، و ... بدان معتقدند.) و یا این که انسانها، در فطرت، نه خوب باشند و نه بد (چنان که روان شناسان رفتارگرا، مکتب مارکسیسم، آگزیستانسیالیسم، سارتر، کانت، اسکینر ... بدان باور دارند.) و یا نظر دیگری صحیح باشد، به هر حال همه صاحب نظران معتقدند که تأدیب اعم از این که هدف آن خوب شدن یا خوب ماندن آدمی باشد، امکان پذیر است.^(۱) گویا مشیت الهی بر آن قرار گرفته است که انسان به عنوان موجودی عاقل و مختار و مسؤول سرنوشت خویش، خود خیر نهفته در طبیعتش را با کمک زمینه های فراهم شده، به ثمر برساند.

انسان خود دروازه معنویت و کمال خویشتن است و باید نفس تربیت پذیر خود را از آلودگیها و کاستیها برهاند و شکوفا کند:

«و نفس و ما سویها. فالهمها فجورها و تقویها. قد أفلح من زکیها و قد خاب من دسیها»

و به جان و آن که جان را برداشته، و بدکاری و پرهیزکار بودنش را به او الهام کرده، هر که جان مصفا کرد، رستگار شد و هر که آن را بیالود، زیانکار شد.^(۲)

ما به مدد الهی بر آنیم در این بخش و بخشهای دیگر، موضوع تعلیم و تربیت و مباحث وابسته بدان را از منظر متون دینی (قرآن و حدیث) بررسی کنیم و در حد امکان به راهبردهای عملی آن بپردازیم و به دور از بحثهای کم فایده، دیدگاه اسلام را در حد توان ارائه کنیم.

در این مقال، سخن را در سه فصل پی می گیریم:

الف) ضرورت توجه به مسائل تعلیم و تربیت و تعریف آن.

ب) جایگاه روح و روان در ساختار شخصیت انسان.

ج) تبیین عناصر بنیادین در تعلیم و تربیت.

۱. بنگرید به: خواجه نصیر الدین طوسی، اخلاق ناصری، ص ۱۰۲؛ غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۵؛ امانوئل کانت، تعلیم و تربیت، ص ۷۳؛ ویل دورانت، لذات فلسفه؛ اتو کلابین برگ، روان شناسی اجتماعی؛ ایرانشهری،

اصول اساسی فن تربیت.

۲. الشمس/۱۰-۷.

الف) ضرورت توجه به مسائل تعلیم و تربیت و تعریف آن

قرآن، کتاب هدایت جمیع بشر در همهٔ زمانهاست و رسولان و اولیای الهی ترسیم‌کنندگان خط‌مشی‌های حرکت انسان برای نیل به سعادت و کمال هستند. بدین سان قرآن رسالت اصلی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تعلیم و تربیت می‌داند.^(۱)

تربیت هدایت جریان رشد انسان در مسیر کمال مطلوب است. از این رو افراد رشید تنها به دلیل برخورداری از رشد بیشتر نمی‌توانند مدعی تربیت دیگران باشند و مراقبت از رشد افراد نابالغ را به عهده گیرند. به گفتهٔ کانت: «مردی که در تربیتش کمبودهایی وجود دارد، با اقدام به تربیت فرزندش فقط اشتباهاتش را تکرار می‌کند.»

کانت از این که در عصر او توفیقات در زمینه تعلیم و تربیت انسان به بار ننشسته و ظرفیت واقعی آدمی برای رشد کمالات، شناسایی دقیق نشده است، اظهار تأسف کرده، می‌گوید:

«اگر موجوداتی با طبیعت برتر از انسان، تربیت آدمیان را به عهده داشتند، از امکانات رشد کامل آدمی با خبر می‌شدیم. اکنون برآورد ظرفیت دقیق پیشرفت آدمی دشوار است.»^(۲)

تلاشهای بشری برای دستیابی به راهکارهای تعلیم و تربیت و از جمله فعالیت‌های سازمان‌هایی مانند سازمان فرهنگی و تربیتی و علمی ملل متحد ارزنده است، اما به واسطه محروم بودن از یک تفسیر همه‌جانبه و عمیق نسبت به موضوع تعلیم و تربیت، ناقص است و طرح‌های عملی آنها نیز بدین سبب، فراگیر و همه‌سویه نیست.

بر خلاف آنچه عامه مردم تصور می‌کنند، تعلیم و تربیت از بزرگترین و دشوارترین مسائل مورد نیاز انسان است. نه تنها بیشتر مردم با این مقوله حساس و سرنوشت‌ساز زندگی بشر ساده لوحانه، رویرو می‌شوند، بلکه قشر تحصیلکرده نیز به نوعی در این باره دچار مشکل هست، چه این که ایشان با پی بردن به بخشی از حقیقت وجود آدمی، آن را همهٔ هویت او می‌پندارند و بر همان اساس، اقدامات تربیتی را طوری برنامه‌ریزی می‌کنند

۱. جمعه ۲، بقره ۱۲۸.

۲. کانت، تعلیم و تربیت، ترجمه غلامحسین شکوهی، ص ۴.

که محصول آن به جای انسان کامل که مطلوب تعلیم و تربیت واقعی است، انسان تک بعدی و بیمار می‌شود. در جریان بررسی تاریخ تعلیم و تربیت و راهبردهای عملی در مسیر کامل شدن انسان به نمونه‌های فراوانی از این موضع‌گیریهای متفاوت بر می‌خوریم. خواجه نصیر الدین طوسی دربارهٔ برکات تعلیم و تربیت آدمی می‌نویسد:

«به توسط این صناعت میسر می‌شود که ادنی مراتب انسانی را به اعلی مدارج رسانند... پس صنعتی که بدو اخس موجودات را اشرف کاینات تواند کرد، چه شریف صنعتی تواند بود.»^(۱)

غزالی نیز می‌نگارد:

«و این صفات که در باطن تو جمع کرده‌اند؛ بعضی صفات ستوران و بعضی صفات ددگان و بعضی صفات دیوان و بعضی صفات فرشتگان است، تو از جمله کدامی و کدام است که آن حقیقت گوهر توست و دیگران غریب و عاریت‌اند؟! که چون این ندانی سعادت خود طلب نتوانی کرد!»^(۲)

بوعلی اهمیت تعلیم و تربیت را برنامه ریزی و فعالیت محاسبه شده در جهت رشد کودک و سلامت خانواده و تدبیر شؤون اجتماعی برای وصول انسان به کمال دینی و سعادت جاویدان الهی می‌داند.

غزالی تعلیم و تربیت را پس از نبوت، برترین رسالتهای می‌خواند و آن را امری کاملاً اخلاقی و عبادی می‌داند که از راه اعتدال بخشیدن به غرایز و تحت کنترل و اطاعت عقل آوردن آنها میسر است. او معتقد است که تعلیم و تربیت، ماهیتی تدریجی و پیوسته و مستمر در طول عمر دارد که باید مراتب آن رعایت شود.^(۳)

یونسکو در گزارش ۱۸ مه ۱۹۷۲ کمیسیون بین‌المللی توسعه تعلیم و تربیت، هدف نهایی و اصلی تعلیم و تربیت را چنین تعریف کرده است:^(۴)

«رسالت تعلیم و تربیت، پرورش انسان و پرورش جویی است که می‌خواهد از

۱. خواجه نصیر الدین طوسی، اخلاق ناصری، ص ۱۰۷.

۲. غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۱۳.

۳. فلسفه تعلیم و تربیت، ج ۱، ص ۳۰۱.

۴. یونسکو، آموختن برای زیستن، ص ۹.

قیدهای بی شمار و گوناگون وجودی خود رها گردد، راه تکامل همه جانبه خود را هموار سازد، به رموز موقعیت فردی و اجتماعی خود و دنیای متغیری که در آن زندگی می‌کند، تا آن جا که ممکن است، آشنا شود، با دنیا و انسانهایش مرتبط گردد، زندگی کند و زندگی خود را با عشق و دانش شکوفا سازد.

تعلیم و تربیت، همه پدیده‌ها و فعالیت‌هایی است که انسان را در این فراگرد خلاق یاری می‌کند، به او اجازه می‌دهد تا دنیا را روشتر و آگاهانه‌تر ببیند و هنر دیدن و عشق ورزیدن و آفریدن، هنر بودن و زیستن را بیاموزد. از آن جا که هیچ کس جز خود انسان نمی‌تواند چنین هدف‌هایی را تأمین سازد، در نتیجه انسان هم یگانه هدف اصلی تعلیم و تربیت می‌شود و هم یگانه وسیله آن. و نیز با تعلیم و تربیت است که بین این وسیله و هدف، ارتباطی متقابل و تأثیر پذیر وجود دارد.^۱

دورکهایم فرانسوی و آگوست کنت از بزرگان جامعه‌شناسی نوین، هدف تعلیم و تربیت را آماده کردن فرد برای زندگی اجتماعی می‌دانند و روسو، متفکر فرانسوی نیز تعلیم و تربیت را وسیله بازگشت به سوی طبیعت فردی دانسته و هر کدام اصول و دستورالعمل‌هایی را بر همین اساس تبیین می‌نمایند. جان دیوئی بر آن است که تعلیم و تربیت عبارت است از: دوباره ساختن یا تجدید نظر در تجربیات و تشکیل مجدد آنها به منظور این که این تجربیات معنی بیشتری داده و برای هدایت تجربیات بعدی فرد را بهتر آماده سازند.^(۱)

از نظر ما، تعلیم و تربیت یعنی: اتخاذ تدابیر و تنظیم روشهای لازم برای انتقال دانشها، ارزشها، مهارتها و باورهایی که از بستر وحی برخاسته، یا درستی و کارآیی آنها در ضمن تجارب گذشته آدمیان به اثبات رسیده است و انسان را در مسیر کمال مطلوب هدایت می‌کنند.

بنابراین، تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام، رشد متعادل قوا و گرایشهای فطری برای تأمین سعادت همه جانبه انسان به منظور قرب الهی است.

آدمی بدون هیچ آگاهی به دنیا می‌آید، ولی وسائل لازم برای یادگیری برای او مهیا

شده است:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بَطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَاتَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^(۱)

و خدا از شکم مادرانتان برونتان آورد، در حالی که هیچ نمی دانستید و به شما چشم و گوش و قلب عطا نمود تا مگر شکر به جای آورید.

اگر تربیت انسانی به طور مطلق به کار رود مفهوم تعلیم را نیز در بر می گیرد، اما وقتی با تعلیم همراه گردد، معنای آن محدود و متمایز می شود. از آن جا که تعلیم و تربیت هر دو با آمیزه‌ای از آموزش همراه است، چنانچه محتوای آموزش، شناخت و وصف واقعیات عینی و خارجی و کشف روابط آنها باشد، تعلیم است و اگر محتوای آموزش، شناخت آداب و عادات و هنجارهای اخلاقی و اجتماعی و تلاش در جهت آراستگی به آنها باشد، تربیت است. غایت تعلیم، پرورش زمینه تفکر برای کشف مجهولات و وصول به کمالات عقلی و غایت تربیت، پرورش زمینه‌های تعهد به ارزشهای اخلاقی و عملی و وصول به کمالات قلبی است. به زبان فقه اسلامی، تربیت از شؤون عقل عملی و تعلیم از شؤون عقل نظری است. با توجه به این نکته، باید گفت که محتوای تربیتی همواره از حیث رتبه و شرافت بر محتوای تعلیم به معنی خاص برتری دارد و از این رو قرآن در چهار آیه که اهداف اساسی رسالت را نام می برد،^(۲) در سه مورد تزکیه (مرادف تربیت) را بر تعلیم مقدم می دارد و تنها در یک مورد در مقام دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است که ایشان ابتدا طلب تعلیم و سپس طلب تزکیه می نمایند.

● ریشه لغوی تربیت

درباره ریشه لغوی تربیت، دو دیدگاه وجود دارد. بعضی آن را مشتق از «رَبَّوْ» می دانند و بعضی از «رَبَّ». چنانچه واژه تربیت از ریشه «ربو» باشد، به معنای فزونی حجم شیء و افزایش رشد کمی است. در بعضی آیات این معنی آمده است:

۱. نحل/ ۷۸.

۲. بقره/ ۱۵۰-۱۲۸؛ آل عمران/ ۱۶۲؛ جمعه/ ۲.

﴿فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ﴾^(۱)

وقتی بر نباتات آب نازل کردیم، برآمدند و رشد کردند.

﴿وَقَالَ رَبُّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِی صَغِيرًا﴾^(۲)

خدا یا پدر و مادر مرا رحمت کن، همان طور که آنان مرا در کودکی رشد دادند.

بدین سان در این دو آیه، تربیت تنها به معنای پرورش جسمی و رشد مادی به کار رفته و از جنبه ارزشی و حسن و قبح، بیگانه است، اما چنانچه واژه تربیت از ریشه «رَبَّ» (رَبَب) باشد که در اثر اشتقاق کبیر به «رَبُو» تبدیل شده،^(۳) به معنای مالکیت، اصلاح و تدبیر می‌باشد. پس تربیت، اصلاح کردن و مالک و مدبر ساختن می‌شود و با توجه به نفی ربوبیت غیر خدا، منظور از تربیت، رساندن انسان به حدی از رشد و تکامل معنوی است که بنده فقط خدای خالق را مالک و مدبر و صاحب اختیار خود بداند و کاستیهای خویش را اصلاح کند.^(۴)

ب) جایگاه روح و روان در هویت‌یابی آدمی

شناخت انسان امری سهل و ممتنع است! از یک سو انسان موجودی است اسرار آمیز و صاحب استعدادها، ابعاد، ویژگیها و نیروهای شگرف که او را دست نیافتنی جلوه می‌دهند، تا آن جا که بعضی از او با عنوان «انسان موجود ناشناخته» یاد می‌کنند. از سوی دیگر انسان در مقام شناخت خود علاوه بر ابزارهای عمومی فلسفی و علمی، از علم حضوری به خود کمک می‌گیرد. این پر واضح است که انسان نوعی خاص از حیوانات است با ماهیتی ویژه و کاملتر و

۱. حج/۵.

۲. اسراء/۲۴.

۳. بنگرید به: ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ریشه ربی، ص ۴۸۳؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۴۰۱؛ ج ۱۴، ص ۳۰۴.

۴. بنابراین، ترجمه «رَبَّ» در فارسی «پروردگار» نمی‌تواند باشد، و بیشتر شبیه معنی صاحب اختیار می‌شود، چنان که از موارد استعمال آن مانند: «رَبُّ الْاَبْلِ» صاحب شتر و «رَبُّ الدَّارِ» کدبانوی منزل، به دست می‌آید.

پیچیده‌تر، چه این که در وی ویژگی‌هایی نظیر: آگاهی، آزادی، اختیار و خلاقیت در مقیاس وسیع مشهود است. بنابراین، در انسان گوهری ویژه و متعالی موجود است که وی را از دیگر آفریده‌ها، متمایز و برتر و رشد پذیر ساخته است.

راز بنیادین تمایز انسان از دیگر حیوانات

اندیشه‌وران تعلیم و تربیت در این باره که تمایز ریشه‌های انسان نسبت به دیگر موجودات از چه نظر است، دارای دو تفسیر هستند:

الف) تفسیر نخستین، نظریه‌ای است ماتریالیستی که حقیقت هویت انسان را در بعد مادی خلاصه می‌کند و تمایز اصلی وی را تنها ناشی از ویژگی‌های فیزیولوژیکی می‌داند. بنابراین، همه آثار و نشانه‌های انسانی از قبیل آگاهی، اختیار، و اراده برخاسته از ویژگی‌های خاص ساختمان پیچیده انسان، سلسله دستگاه عصبی و مغزی و عمومی است و «روح» و «نفس» چیزی جز خاصیت ماده و برآیند فعالیت‌های عضوی بدن نیست.

البته شماری اندک از اندیشه‌وران الهی نیز با استناد به بعضی دلائل عقلی و نقلی معتقدند که روح، جسم لطیف است و قهراً مادی؛ گر چه ایشان هستی را مساوی ماده نمی‌دانند و بر خلاف ماتریالیستها به خدا باور دارند.

ب) تفسیر دیگری که از دیرباز بیشتر فلاسفه و اندیشه‌وران الهی را به خود مشغول داشته است، بر این است که تمایز انسان و فصل مقوم وی، به ویژگی‌های زیستی و فیزیولوژیکی و شرایط عضوی و مغزی اختصاص نمی‌یابد، بلکه ضمن پذیرش همه اینها، اساس هویت وی را گوهری دیگر غیر از بدن و جسم مادی او تشکیل می‌دهد و انسانیت انسان و همه آثار فکری او نشأت یافته از موجودی مجرد است که آن را از دیدگاه‌های متعدد، روح - نفس - قلب و نفخه الهی نامیده‌اند.

چند نکته

۱. باید توجه داشت که این تفسیر، نقش مهم ساختمان بدن و تحولات عضوی را به فراموشی نمی‌سپرد و تمامی تطورات انسان را به علل روحی نسبت نمی‌دهد، بلکه همه این خواص مادی را پذیرفته و در خدمت روح قرار می‌دهد و به یک تأثیر و تأثر (کنش و

واکنش) پیوسته میان بدن و روح باور دارد.

۲. اشیای «مادی» و «مجرد»، هر یک ویژگی‌هایی خاص دارند. موجود مادی در زندان زمان، مکان، تقسیم پذیری، جهت داری و جرم همواره زندانی است و در مقابل مجرد، موجودی است عاری از خواص ماده و برتر از آن.

مجرد بودن روح را با دلایل بسیاری می‌توان اثبات کرد؛ از جمله به دلیل زیر می‌توان اشاره کرد:

انسان دارای نوعی خودآگاهی است و هر انسان به نوعی دارای احساس درونی نسبت به خویشتن خویش است، در حالی که خودآگاهی برای موجود مادی به سبب محدودیتهایی که گفته شد، معنی پیدا نمی‌کند. این خویشتن خود و شخصیتی که مورد آگاهی حضوری هر شخص است، امری مستمر و باقی در طول حیات اوست، بدین گونه که انسان در درون خویش، یک خود را احساس می‌کند که در همهٔ حالتها و تغییر و تحولاتها مستمر و یگانه و باقی است.

در علوم تجربی ثابت شده است که همهٔ ارگانیسم بدن و سلولهای آن در طول چند سال تغییر می‌کند. اجزای سابق بتدریج جای خود را به اجزای جدید مادی می‌سپارند، در حالی که «خود» همچنان باقی و ثابت است.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که خویشتن و شخصیت اصلی انسان چیز دیگری غیر از بدن جسمانی است.

اینک بدین مطلب اساسی رهنمون می‌شویم که قوام شخصیت انسان به روح مجرد وی است و اصالت در ماهیت آدمی از آن روح می‌باشد؛ چرا که عنصر مختص و فصل ممیز انسان همان روح است نه بدن مادی. این روح است که نقش اصلی در بروز و ظهور آثار انسانیت به او وابسته است و اندیشه و اراده و حالات گوناگون انسان با تمایل او و به وسیلهٔ بدن و عناصر جسمانی و ابزار مادی تجلی پیدا می‌کند.

بنابر آنچه یاد شد، می‌توان به یک نکته اساسی دیگر نیز اذعان کرد و آن این که روح موجودی است که در اصل وجود و ذات، به موضوع و محل وابسته نیست؛ یعنی عرض نمی‌باشد بلکه جوهر است، چه این که روح مجرد نمی‌تواند عرض برای بدن مادی باشد.

پس می‌توان استنتاج کرد که انسان آمیخته و ترکیبی از دو جوهر است:

(۱) بدن که جوهری مادی است. (۲) روح که جوهری مجرد است. این آمیختگی از دو بعد ماده و مجرد، صورت و معنی، جسم و جان، در متن آیات و احادیث مورد تأکید قرار گرفته است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ. فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِن رُّوحِي. فَسَجَدَ لَهُ سَاجِدِينَ﴾^(۱)

آن‌گاه که خداوند به ملائکه فرمود من بشری از ماده گل و لای بد بو خلق خواهم کرد، و چون آن عنصر (بدنی) را معتدل کردم و در آن از روح خود دمیدم، به او سجده کنید.

این آیه به دو جنبه بدنی و روحی بشر اشارت دارد.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ﴾^(۲)

کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نخوانید، بلکه ایشان زنده‌اند، ولی شما در نمی‌یابید.

این آیه نیز به دو جنبه مادی انسانی (که با جهاد در راه خدا آسیب پذیر می‌شود) و جنبه روحی (که باقی و جاوید است) اشاره می‌کند.

بدین سان انسان از یک سو رو به سوی خاک دارد و از سوی دیگر رو به بارگاه الهی. از این رو، آدمی می‌تواند در دو قوس صعودی و نزولی حرکتی پرشتاب و طولانی بنماید؛ گاه از فرشته برتر شود و گاه از حیوان پست‌تر. البته باید دانست، بر خلاف دیدگاه دکارت که روح و بدن را دو جوهر متباین وجود انسان و هر دو را مستقل و اصیل می‌دانند، از نظر اسلام حقیقت وجودی انسان همان روح یا نفس انسانی است که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قُلْ يَتُوبُ إِلَيْكُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾^(۳)

۱. حجر/۲۹-۲۸.

۲. بقره/۱۵۴.

۳. سجده/۱۱.

بگو فرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست شما را به طور کامل می‌گیرد و سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد. کلمه «یتوفیکم» (یعنی شما را به طور کامل دریافت می‌کند)، دلالت دارد بر این که اصل وجود انسان، که فرشته مرگ آن را می‌گیرد، همان نفس یا روح است و آن «همه» وجود انسان است. در آیه دیگر نیز می‌فرماید:

﴿الله يتوفى الأنفس حين موتها﴾^(۱)

خداوند است که ارواح انسانها را هنگام مرگ، تمام و کمال می‌گیرد.

بنابراین، آنچه گرفته می‌شود نفس یا روح است و آن تمام حقیقت انسان را تشکیل می‌دهد. هر چند که روح انسان بر طبق نظر صدر المتألهین در تفسیر آیه ۱۴ سوره مؤمنون در بستر جسم تکوین و تکامل می‌یابد و در واقع «جسمانیة الحدوث» است، اما روح خاصیت و اثر ماده نیست، بلکه کمالی است جوهری که برای ماده پیدا می‌شود و با جدا شدن از جسم نیز فانی نمی‌شود، بلکه بقاء دارد؛ یعنی «روحانیة البقاء» است. پس بر طبق نظر ایشان، روح نه جسمانی است و نه از عالم ملکوت به عالم ماده هبوط کرده است، بلکه نفس از تکامل جوهری ماده به وجود می‌آید و هیچ‌گاه از بین نمی‌رود.

بنابراین، ملاحظه می‌شود که روح و بدن ما، با یکدیگر نوعی اتحاد و یگانگی و تأثیر و تأثر دارند؛ یعنی عواملی که در بدن وارد می‌شوند در روح تأثیر می‌گذارند؛ به عنوان نمونه، از فشار و سختی و یا بریده شدن دست، روح متأثر شده، ناراحت می‌گردد و در واقع ادراک درد می‌کند و بالعکس تألمات روحی و نابسامانیهای فکری، آثار خود را بر جسم نمایان می‌سازند.

پس روح که محصول عالی ماده یا جسم است، از همین بدن تغذیه می‌کند و به واسطه بدن تکامل می‌یابد و در بدن نیز موجب تأثیراتی می‌شود. این روح نیمه مجرد است و کم‌کم حرکت و رشد می‌کند تا به هنگام مرگ که از جسم جدا شده و به مرحله تجرد کامل و بقای همیشگی می‌رسد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که گر چه جسم، ابزار و وسیله‌ای در دست نفس است و اداره و هدایت آن با روح است و حقیقت وجودی انسان نیز همان روح است نه بدن، لکن چون روح در آغاز از جسم بوده، بلکه محصول عالی جسم است، در اسلام بر رشد و تکامل و سلامت جسم و پرورش و مراقبت از بدن تأکید شده است. از این رو، توجه به نیازها و شکوفا کردن همه ابعاد وجودی انسان به طور هماهنگ ضروری است، بر خلاف بیشتر نظامهای فکری یا عملی دنیا که به جنبه‌ای توجه فزوتتر کرده و از دیگر نیازها غفلت می‌کنند.

از نظر اسلام هیچ بعدی در وجود انسان بیهوده نیست، و خداوند حکیم هر چه آفریده، خیر و نیک است، یا مقدمه خیرات و برکات. از این رو، در اسلام سرکوبی نیازها و استعدادها مطرح نیست، بلکه توجه به نیازهای مادی در یک چهارچوب مشخص سفارش شده است. به عنوان نمونه در قرآن کریم آمده است:

﴿وَلاتنس نصیبك من الدنیا﴾^(۱)

و بهره‌ات را از زندگانی دنیا فراموش مکن.

﴿قل من حرم زینة الله الّتی أخرج لعباده والطّیبات من الرزق﴾^(۲)

ای پیامبر بگو چه کسی، زیوری که خداوند برای بندگان خویش آفریده و آماده ساخته حرام کرده است و از صرف روزی پاکیزه باز داشته است

اینها در صورتی است که بر آوردن نیازهای مادی، سبب حیات معنوی و تکامل روحی انسان شود و صفات الهی انسان را که در سرشت اوست، شکوفا سازد، زیرا چنان که یاد شد، رشد و تکامل ابعاد مادی و معنوی انسان در اسلام به طور متوازن و هماهنگ مورد توجه است. در مقابل، یکی از زمینه‌های آفت آفرین تربیت انسان آن است که در یک سو از نیازهای ساختمان وجودی بشر، در مقام اجرا به افراط یا تفریط کشیده شود. تعلیم و تربیت باید با فطرت منطبق باشد، از طبیعت برخیزد و همسوی با فطرت کمال یابد، بستر حقیقی و خداداد حرکت انسان را بشناسد و همانها را اوج ببخشد.

۱. قصص/۷۷.

۲. اعراف/۳۲.

اسلام و نیازهای گوناگون انسان

اسلام همه نیازهای اساسی انسانی را در نظر می‌گیرد، نه این که برخی را ذکر کند و برایش طرح و برنامه داشته باشد و از بعضی چشم پوشی نماید. قرآن نیازهای انسانی را هماهنگ و متوازن با هم مطرح می‌کند؛ یعنی برای یک نیاز بیش از حد اصالت قائل نمی‌شود.

از دیدگاه اسلام هیچ یک از نیازهای انسان هدف نیستند. اسلام هستی انسان را اسیر نیازهایش نمی‌داند و او را قربانی نیازهایش نمی‌کند، بلکه به نیازها فقط به عنوان مقدمه برای رهیدن از تارهای عنکبوتی و محدودیت آفرین، یا زمینه توجه به مسائل عمیق و اساسی و یا پلکان رساندن انسان به سوی ستیغ کمال و رشد معنوی می‌نگرد.

تأمین نیاز از نظر اسلام باید به روش معقول و منطقی باشد و در چهار چوب کلی مبانی رشد و تربیت اسلامی قرار گیرد و مباد که برای رهایی از یک نیاز به زایش چند نیاز جدید مبتلا شود، یا آن که از ابزار ناسالم و نادرست برای برآوردن یک نیاز بایسته استفاده کند.

انسان نباید نیازهای خود را سرکوب کند. نفس کشی از دیدگاه اسلام باطل است. بی توجهی به تظاهرات روانی و خواسته‌های لایه‌های پنهان شخصیتی و انکار یا سرکوب آنها تحت هر عنوان نارواست و پیامدهایی بس ناگوار را پدید می‌آورد. از این رو مهار و هدایت آنها قطعاً کاری ارزنده بلکه لازم است.

اسلام برای تأمین سعادت انسان راهکارهای عملی مشخص و روشنی در قالب عقاید و معارف، اخلاقیات و آداب، احکام و مقررات زندگی و در درجه‌های واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح (مساوی‌الطرفین) تنظیم و تدوین کرده است.

ج) تبیین عناصر بنیادین در تعلیم و تربیت

عناصر بنیادین تعلیم و تربیت اسلامی که شالوده شخصیت انسان مورد نظر اسلام را پی می‌ریزند، سه عنصر عقل و اراده، آزادی و ارزشیابی و تعادل و تدریج می‌باشند، و از جایگاهی والا برخوردارند.

● عقل و اراده

انسان از نظر اسلام، آلوده سرشت، گناهکار و شرور، آن چنانکه بعضی از مکاتب قبول دارند، نیست. نیز انسان خیر گرا، و مطلقاً نیک کردار، آن سان که فسادش استثناء بوده باشد، نمی باشد. او دارای استعدادهایی در هر دو زمینه است که با انتخاب خویش می تواند از آنها بهره جوید و حقیقت وجودی خود را شکل بخشد. البته خداوند متعال با ارسال سفیرانی از سوی خویش، فرد انسان و جامعه بشری را به سوی خود می خواند. بنابراین، پاکي سرشت انسان و استعداد حق یابی او در این مسیر است که:

(الف) انسان تعلیم پذیر و تربیت شدنی است، چه این که قابلیت یافتن و شدن در جنبه های گوناگون را دارا ست. آیات زیر، گواه بر وجود استعدادهایی در درون انسان هستند.

﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^(۱)

به انسان آنچه را نمی دانست به الهام خویش تعلیم داد.

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^(۲)

و خدای عالم همه اسماء را به آدم تعلیم داد.

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بَطْنِ امْهَاتِكُمْ لِتَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^(۳)

و خدا از شکم مادرانتان برونتان آورد، در حالی که هیچ نمی دانستید و به شما چشم و گوش و قلب عطا نمود تا مگر شکر به جای آورید.

(ب) شکوفایی استعدادهای خدادادی:

انسان به اقتضای حیات مادی و طبیعی خویش و نیازهای فیزیولوژیک و اولیه دارای استعدادها و غرایز حیوانی است، و به اقتضای حیات فطری و انسانی خود دارای استعدادها و تواناییهای فطری و الهی است، و همه جذابیت و درخشش انسان در گرو

۱. علق/۵.

۲. بقره/۳۱.

۳. نحل/۷۸.

انتخاب مطلوب بویژه در هنگام تنش بین زمینه‌های گوناگون و به کارگیری زمینه‌های جسمانی در راستای رشد معنوی اوست، و این مقصود جز با تربیت انسان و شناخت صحیح و عمل سالم و تمام، به دست نمی‌آید.

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾^(۱)

هر نفسی در گرو آن چیزی است که به دست آورده است.

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^(۲)

و این که برای انسان جز آنچه به سعی خود انجام داد، (پاداشی) نخواهد بود.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾^(۳)

بتحقیق که به فلاح و رستگاری دست یافت آن که خویشتن را از گرایشهای منفی و بدکاریها تزکیه و پاک نمود.

حتی سعادت‌مندی و دستیابی یک جامعه به زمینه‌های رشد و توسعه مادی و معنوی در گرو تربیت و تحول و خواستن انسانهاست که:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِومَ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^(۴)

خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که آن قوم حال خود را تغییر دهند.

ج) همسویی فطرت با قانونهای فطری انسان:

تربیت باید همسو و هماهنگ با تواناییهای فطری انسان بوده، از حد طاقت و ظرفیت او افزون نباشد. بدین رو می‌توان گفت که در مکاتب الهی هدایت تشریحی برگرفته از هدایت تکوینی است و در تعیین مسؤولیتها و بازخواست از آنها، از یک سو به طبیعت و فطرت انسانها نگریسته می‌شود و از سوی دیگر به امکانات و شرایط محیطی و طبیعی وی:

۱. مدثر/۳۸.

۲. نجم/۳۹.

۳. اعلیٰ/۱۴.

۴. رعد/۱۱.

﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^(۱)

خداوند کسی را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او.

﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَيْهَا﴾^(۲)

خدا هیچ کس را جز (به قدر) آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند.

بر این اساس، تعلیم و تربیت اسلامی طرحی است واقعی و قابل دستیابی، چه در مرحله تعیین اهداف و اصول، و چه در بخش برنامه‌ها و روشمندیها، و یا در ناحیه ابزارها و بدین سان به هیچ گاه به ذهن گرایی منفی و یا حال نگری صرف دچار نمی‌شود.

د) در مسیر تعلیم و تربیت اسلامی شایسته است که به دو ویژگی برجسته انسان: عقل و اراده، توجه جدی مبذول شود. اگر نگوییم که این دو موهبت الهی فقط به انسان ارزانی شده، قطعاً می‌توان گفت که نقطه اوج این دو در انحصار انسان است و نقش این دو ویژگی در مباهات الهی بر آفریده خود (فتبارک الله احسن الخالقین) بسیار آشکار است.

عقل آدمی در انسجام، وحدت، شکل‌گیری و رشد ابعاد اساسی شخصیت او نقشی اساسی دارد. پرورش نیروی ادراک، قدرت مقایسه، مهارت فکری فرد در پیش‌بینی حوادث تخیل مبتنی بر واقعیتها، نیروی استدلال و تجزیه و تحلیل و ترکیب مفاهیم ذهنی، انتزاع و خلاقیت ذهنی، و به طور کلی پرورش توانایی داوری همراه با دلیل، محورهای اساسی شخصیت را تشکیل می‌دهند.

امام کاظم علیه السلام در ضمن نقل بیانات حضرت علی علیه السلام درباره عقل و آثار آن در ویژگیهای فردی می‌فرماید:

یا هشام^(۳) کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول: ما من شیء عبد الله به أفضل من العقل و ما تم عقل مرء حتی یکون فیه خصال شتی: الکفر و الشر منه مأمونان، و الرشید و الخیر منه مأمولان ...»

۱. بقره/۲۸۶.

۲. طلاق/۷.

۳. صحابی جوانی که به واسطه بهره‌گیری از عقل و استدلال در جهت معارف امامان شیعه، منزلت فراوانی در نزد حضرت داشت.

ای هشام امیر مؤمنان بارها می فرمود: با چیزی خدا پرستش نشده که بهتر از عقل باشد و عقل انسان کامل نیست مگر در او چند خصلت گوناگون باشد: کفر و بدی از وی نترواند و رشد و خیر از وی امید بروند.

در کلامی دیگر امام کاظم علیه السلام به هشام می فرماید: ^(۱)

«ای هشام براستی که لقمان به پسرش گفت: نسبت به حق (و مصادیق آن) فروتن و پذیرا باش تا خردمندترین مردم باشی.

دنیا به سان دریایی ژرف است که جهانی بسیار در آن غرق شده است. پس باید که در آن کشتی تقوای الهی نشینی و آن را از ایمان پر کنی و بادبانش را از توکل بر فرازی، ناخدای آن کشتی عقل و رهنمای آن دانش باشد و لنگری از شکیبایی برایش بسازی.»
در این تمثیل، عقل ناخدایی را می ماند که فرد را اداره می کند، او را با موفقیت‌های گوناگون آشنا می سازد، پایه ایمان و اعتقادات فرد را محکم می کند، در حل مسائل به وی مدد می رساند، ارزش شناسی در مسائل را به عهده می گیرد و به کمک آن، بین احساسات و عواطف خود تعادل ایجاد می کند.

نیروی عقل نسبت به احساسات و عواطف، سه اثر دارد:

۱. تعدیل تأثیر از احساسات و اندازه گیری آن: به عنوان نمونه، دشنام یا حرکت توهین آمیزی را حس ظاهری گوش یا چشم وارد باطن می کند. این احساس، تولید آزرده‌گی و خشم می نماید. میزان این آزرده‌گی و خشم و فرایند آن در رفتار خارجی فرد، به ضعف و قوت عقل بستگی دارد. در صورتی که عقل پر پرتو باشد (یعنی بتواند مسأله را به درستی ارزیابی کند، وضعیت آن دشنام دهنده را بداند، جدیت او در عناد و یا ضعف نفسانی وی و عصبانیت موضعی او را تشخیص دهد، حالت و سابقه اخلاقی او را بداند، مشکلات روانی او را در نظر بگیرد، عواقب پاسخ مشابه یا شدیدتر را پیش بینی کند ...) چه بسا به طور کلی اثر حس را خنثی و بی اثر می سازد و گاهی آن را بسیار تخفیف می دهد.
بنابراین، در مواردی که در قرآن و روایات، مؤمنان به رعایت مسائل اخلاقی سفارش می شوند، در واقع به فرآیندهای عقل عملی فراخوانده می شوند؛ همانند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ أَثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُم أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ...﴾^(۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمانها پرهیزید که پاره‌ای از گمانها گناه است، و جاسوسی نکنید، و بعضی از شما غیبت بعضی نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. (پس) از خدا بترسید....

۲. زمامداری اراده: اراده همان برگشت و بازتاب (رفلکس) احساس نسبت به سطح عواطف است. وقتی شعاع انکشافی که رابطه میان حس و محسوس است به سطح عواطف برخورد کرد، به اعتبار تأثیری که در باطن تولید می‌شود، بازگشت و بازتابی دارد که گاهی همه اعضا تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند، که این همان اراده است. عقل به منزله دکمه محرک برای تنظیم اراده است. گاه به واسطه احساس مطلوبیت از یک شیء خارجی یا میل درونی، عواطف تمایل پیدا می‌کنند، علاقه‌مندی و به دنبال آن کشش و جاذبه به سوی آن پیدا می‌شود.

در آستانه تصمیم برای حرکت به سوی مطلوب، گاهی عقل دخالت می‌کند و عواقب یا لایه‌های پنهان آن را شناسایی می‌کند. بنابراین، حزم و احتیاط را به کار می‌گیرد و بنا انگشت اختیار دکمه اراده را تنظیم می‌کند و از همین جا ثابت می‌شود که اراده امری اختیاری است و نیز روشن می‌شود که میان عقل و عاطفه پیوسته یک مبارزه در جریان است. گاهی واردات از محیط خارج یا غلبه تخیل و تمایلات درونی، عواطف را تقویت می‌کنند، به طوری که نیروی عقل در برابر آنها بکلی مغلوب و خستی می‌گردد، و دیگر نه در تعدیل تأثرات احساس دخالتی می‌کند و نه در مسیر اراده حرکتی دارد؛ تنها عواطف حکومت می‌کند. این طغیان عواطف بر عقل، حالت سکر و مستی است.

در این حال، کارها با اختیار و اراده مشوش و بی نظم و بدون هدف و از سر عادت و یا تلقین دیگری و یا لذت نفسانی صورت می‌گیرد. همان طور که در اثر نوشیدن الکل و تأثیری که در خون می‌گذارد، به دنبالش شادی کوتاه اما شدید در فرد ایجاد می‌شود که

زام عقل رها می‌گردد و سرکش و چموش، اراده را در پی خود بدون کنترل و هدایت و صلاح‌دید به حرکت در می‌آورد. همچنین ممکن است که این حالت مستی در اثر دیدن عزیزی (شعف فوق العاده)، یا مشاهده صورت زیبایی یا رسیدن به جاه و منصبی و یا شنیدن خبری دردناک ایجاد شود.

اگر خداوند متعال در وصف پیامبر خود فرمود: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^(۱) (او از روی خواهش نفس سخن نمی‌گوید) و یا او را ستود که: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾^(۲) (همانا که تو بر خلق و خوی بزرگی هستی)، از این روست که او عقل کل و خالص است و هرگز اراده‌اش از مدار حق خارج نمی‌شود.

بر همین اساس است که امیر مؤمنان علیه السلام ما را توجه می‌دهند:

«ینبغی للعاقل ان یحترس من سکر المال و سکر القدرة و سکر العلم و سکر المدح و سکر الشباب، فَاِنَّ لِكُلِّ ذَلِك رِيَا حَا خَبِيْثَةً، تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخْفُ الْوَقَارَ.»^(۳)
 بر عاقل است که از مستی مال و مستی قدرت و مستی علم و مستی ستایش و مستی جوانی بپرهیزد، چه، هر یک از اینها را طوفانهای بنیان‌کن است که عقل را می‌رباید و از وقار آدمی می‌کاهد.

۳. نیروی استدلال و تعمیم: کار این نیرو و استنتاج و نتیجه‌گیری از محسوسات ظاهری و باطنی است و اساس حکمت نظری را شکل می‌دهد و مبنای جمیع علوم و فنونی است که بشر تا کنون بدان رسیده و خواهد رسید. عقل به واسطه پرتو فراگیر و دامنه دار خود از محسوسات، فرمولهای کلی انتزاع می‌کند، به تجزیه و ترکیب دست می‌زند و به موارد جدید، گسترش می‌دهد و پیش بینی نموده، به خلاقیت و نوآوری و کشف حقایق پنهان اقدام می‌کند.

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾^(۴)

۱. نجم/۳.

۲. قلم/۴.

۳. غرر الحکم، ص ۲۵۶.

۴. نحل/۱۲۵.

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به (شیوه‌ای) که نیکوتر است مجادله نمای.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾^(۱)

و براستی، لقمان را حکمت دادیم.

﴿وَمِنْ بُيُوتِ الْحِكْمَةِ فَقَدْ أَوْتَىٰ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^(۲)

به هر کس حکمت داده شود، بیقین خیری فراوان داده شده است.

ماهیت عقل

درباره عقل، سخن بسیار گفته شده است. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

«عقل چیزی است که به وسیله آن می‌توان خیر را از شر تمییز داد.»^(۳)

همان طور که یاد شد، استعداد درک و تشخیص و مقایسه و پیش بینی انسان تحت عنوان جنبه عقلانی آدمی قرار می‌گیرد. کمک گرفتن از عقل و راهنمایی یافتن از آن به معنای عاقلانه عمل کردن است. انسان وقتی می‌تواند عاقلانه عمل کند که در برخورد با امور یا مشکلات و یا در مناسبات انسانی در ارتباط با جهان و آفریدگار جهان، مراحل طی نماید:

● مراحل فعالیت عقلانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. تشخیص موقعیت: کار فرد خردمند در هر موقعیت، تحلیل آن موقعیت است. بدین وسیله فرد می‌تواند آنچه را که در موقعیت وجود دارد، یا مسأله و مسائلی که موقعیت را به صورتی ناهنجار درآوردند، مشخص سازد.
۲. مشخص ساختن مسأله یا موضوع: در میان انبوه مطالب، تعیین اولویت و شناخت مسأله اساسی و زوایای مشکل آفرین آن و پیدایش یک تصویر روشن از مسأله در ذهن، جایگاهی در خور توجه دارد.

۱. لقمان/۱۲.

۲. بقره/۲۶۹.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹.

عناوین گوناگونی که در قرآن و روایات، انسان را در مسیر دعوت به حق از مواعی چون: تقلید کورکورانه از آباء،^(۱) لهو و لعب،^(۲) محبت اموال و عشیره،^(۳) غفلت،^(۴) تزیین شیطان،^(۵) تلبیس ابلیس،^(۶) نفس، و سوسه شیطان،^(۷) و ... پرهیز می‌دهد، در واقع به رهوار کردن مسیر برای تشخیص موقعیت و مسأله اشاره دارد، تا که پس از آن نور حق را از باطل تشخیص دهد.

۳. گردآوری اطلاعات: تجربیات گذشته فرد درباره مسأله و راه حل‌های آن و نیز مطالعه تجربیات و راه حل‌های دیگران و بهره جستن از قدرت تخیل و تفکر و نگاهی گذرا به سیر تمامی اطلاعات، در این مرحله لازم است.

۴. تهیه راه حل‌ها: آنچه فرد باید بر روی آن دقت و سرمایه گذاری کند، گزینش بهترین راه حل است؛ راه حلی که با تواناییهای وی همخوانی داشته باشد.

۵. انتخاب بهترین راه حل: «بهترین» ر این جا یعنی شایسته‌ترین یا هماهنگ‌ترین راه حل با داشته‌ها و زمینه‌های موجود که بیشترین قدرت برای رفع مشکل و بالاترین قابلیت برای انعطاف در شرایط گوناگون را داشته باشد.

بدیهی است، در بهره جستن از عقل در حل مسأله، باید به جنبه پویایی راه حل نیز توجه جدی داشت، چه این که در یک مکتب یا نظام فکری هدفها، اصول، محتوا، و روشها به صورتی منطقی در یک طرح قرار می‌گیرند. رابطه این امور با هم و با کل نظام، رابطه‌ای درست و چند جانبه است. بنابراین، باید راه حل یاد شده از جامعیت کافی و متناسب با مسأله، و صحیح بودن نسبت به دیگر اجزای مجموعه کلی نظام و تعمیم در موارد مشابه، برخوردار باشد؛ چیزی که در بسیاری از راه‌حل‌های ارائه شده از سوی غرب

۱. بقره/۱۷۰؛ مائده/۱۰۴.

۲. انعام/۷۰؛ اعراف/۵۱.

۳. توبه/۲۴.

۴. اعراف/۱۷۹.

۵. نحل/۶۳.

۶. یوسف/۵۳.

۷. اعراف/۲۰.

باوران آشنا با اسلام وجود ندارد و تئوریهای ایشان، اگر دنیا را اصلاح کند، از ارتباط منطقی آن با آخرت غفلت می‌کند و یا اگر قداست و معنویت دین را حفظ کند، در جامعیت و خاتمیت اسلام تردید می‌کند.

یکی از صاحب‌نظران می‌نویسد:

«به عنوان مثال، اعتقاد به خدا در نظام تعلیم و تربیت اسلامی، نه تنها جنبه عقلانی دارد، بلکه به عنوان عامل وحدت موجودات جهان، انسان و جهان و انسان را با یکدیگر پیوند می‌دهد. خدا به عنوان مظهر حکمت و دانایی پاسدار عدل، منبع قدرت و مرجع نهایی معرفی شده است. انسان به سوی خدا در حرکت است و در این مسیر، کمال معنوی، تقوا و معنویت‌گرایی، هدایت و حق‌شناسی، عدالتخواهی و بشر دوستی، هدفها یا آرمانهای اساسی انسان را تشکیل می‌دهند.

کمال معنوی در زمینه شناخت هر چه بیشتر جهان، تقوا و حق‌شناسی در زمینه تکامل شخصیت آدمی و تسلط فرد بر خود، عدالتخواهی در زمینه ریشه‌کن ساختن استثمار و بیدادگری، و بشر دوستی به صورت از خود گذشتگی و تحکیم مناسبات انسانی، اعمال مسلمانان راستین را در طول زندگی هدایت می‌کنند.

نظام توحیدی با پیوند دادن انسان به خدا، حیات او را ابدی می‌سازد و نور امید و پویایی و تلاش را در ذهن و ضمیر او پرفروغ می‌نماید و حرکت او را به سوی کمال تضمین می‌نماید.»^(۱)

امام موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به هشام می‌فرماید:

«إن الله يقول فی کتابه: «إن فی ذلك لذکری لمن کان له قلب»؛ یعنی عقل و قال: «ولقد آتینا

لقمان الحکمة» قال: الفهم و العقل.»^(۲)

ای هشام! خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید: در کتاب یادآوری است برای آن که دارای قلب، یعنی عقل است و فرمود ما به لقمان حکمت دادیم، یعنی عقل و فهم دادیم.

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

۱. علی شریعتمداری، تعلیم و تربیت، ص ۳۱.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴.

«کفاک من عقلک ما أبان لک رُشدک من عَیک.»^(۱)

همین قدر از عقل تو را بس است که گمراهی تو را از رستگاری متمایز

سازد.»

گرچه اسلام به بعد عاطفی و رفتاری انسان نیز توجه کافی می‌کند، اما می‌توان ادعا کرد که انسانیت انسان وابسته به قدرت عقلانی اوست. انسان با استفاده از نیروی تعقل خویش امور را شناسایی می‌کند مشکلات خود را تشخیص می‌دهد، ارزشها را نمره‌گذاری می‌کند، مناسبات خود را با دیگران تنظیم، و راه را برای تکامل و رشد خود هموار می‌کند و در یک کلام، شخصیت خویشتن را شکل می‌دهد. بنابراین، هر نظامی که در پیدا و پنهان به این نیرو بیشتر تکیه کند، بهتر می‌تواند در راه پیشرفت و تکامل انسان گام بردارد.

دین با آن که خود به واسطه عقل تثبیت می‌شود، با وجود این، تکیه‌گاهی مطمئن برای عقل و گاه مشاور و اولویت شناس و هدایتگری راستین برای اوست.

بنابراین، باید تأکید کرد که ساخته شدن شخصیت انسان به تراز قرآن (انسان قرآنی) به مقتضای تعقلی است که متون دینی بدان فرامی‌خوانند و از فطرت انسان برخاسته، و با تعالیم حجت‌های الهی آمیخته، و به دور از تعقل فلسفی صرف یا تعقل عرفانی صرف، و یا تعقل مستند بر تجربه و حس است. در این صورت، فرد حقایق علمی و شناختی و عاطفی و سلوکی را درمی‌یابد و به کامیابی می‌رسد:

﴿یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضلّ اذا اهدیتم...﴾^(۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خودتان پیردازید. هر گاه شما هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند.

از این رو، ضروری است در مسیر انتقال به تعلیم و تربیت اسلامی و راهبردهای عملی آن به جنبه عقلانی در زمینه‌های زیر توجه جدی بشود:

✱ در تربیت کودک و پرورش رفتاری او و حتی تنظیم نوع بازی کودک، به تقویت قوه

۱. علی رضا برازش، معجم المفهرس لألفاظ غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ش ۷۰۷۸.

۲. مائده/۱۰۵.

عاقله و شناخت و یادگیری، گرچه در شکل‌های ابتدایی و ساده، عنایت شود.
* به جای آموزش از طریق عادت دادن یا شرطی کردن و تذکر، از طریق فهم و تجربه، و تفکر و تفسیر منطقی اجزای یک مجموعه، عمل نماید.

* به جای تأکید و پافشاری بر روش‌های تکراری و تدقیق بیش از اندازه بر راه‌های رفته شده، به فرد اجازه حرکت آزاد و اندیشه در مسیرهای جدید بر طبق ضوابط، یعنی اجتهاد و به بیانی خلاقیت بدهند.

* به نقادب‌های عالمانه و تشکیک‌های بایسته بیشتر از کوه اندیشی‌های مقدس مآبانه، بها داده و احترام گذارده شود.

* برای تربیت و رشد شخصیت عقلانی افراد، در کلاس درس به جای معلم محوری یا مطلب محوری، شیوه شاگرد محوری (و نه شاگرد انفعالی) اتخاذ شود.

* به تأمین فضای سالم معنوی و باز کردن دریچه‌های جدید انگیزش در پژوهش‌های علمی و آمیختگی علم و ایمان و عمل و تأثیر آن در فرآیندهای شخصیتی توجه شود.
* تفاوت‌های فردی تا حدود زیادی رعایت شوند و استقلال شاگرد در انتخاب استاد، درس، کتاب و ابراز عقیده محترم شمرده شود و به عنوان یک عامل اساسی رشد بدان نگریده شود.

* هماهنگی بین استاد و شاگرد در هدف‌های آموزشی و هدف‌های کلی رفتاری به منظور ارتباط صمیمانه آموزشی و پرورشی به عنوان یک اولویت، طرح شود.

● آزادی و ارزشیابی

از دیدگاه مکتب اسلام، حیات انسانی در این جهان مقدمه زندگی جاوید در جهان دیگر است. از این رو، زندگی این دنیا عبث و لغو تلقی نمی‌گردد، بلکه ظرف تکامل انسان برای دستیابی به سعادت ابدی به شمار می‌رود.

آفریننده و نگهدارنده و پرورش دهنده انسان خداوند است و سعادت انسان نیز مبتنی بر حرکت در مسیر الهی است و بر این اساس می‌تواند انسانیت خود را شکوفا کند. همچنین انسان دارای حق انتخاب است و از هدایت تکوینی و تشریحی الهی برخوردار

بوده و زمینه اصلاح و رشد فراهم شده است. پس باید به طور مداوم در جریان ارزیابی و امتحان قرار گیرد، تا حقیقت حال او بر خودش معلوم گردد و میزان دستاوردها، آگاهیها، حالات رفتاری، طرز فکرها، گرایشها، نگرشها و عشق و کین‌های پنهان وی مشخص گردد، تا روشن شود که در جهت اهداف انسانی و تکامل خود حرکت می‌کند یا نه، و آیا انتخابهایش وی را در مسیر صحیح انسانی قرار می‌دهد یا خیر؟

از این نظر، ارزشیابی جزء جدایی ناپذیر تعلیم و تربیت اسلامی است و خداوند متعال زندگی و مرگ انسان را در این جهان و حوادث میان آن را برای ارزیابی قرار داده است:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^(۱)

او کسی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید.

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^(۲)

آنچه را در زمین جلوه گر است زینت و آرایش قرار دادیم تا مردم را با آن امتحان کنیم که کدام یک در طاعت خدا عمل نیکوتری دارند.

قرآن هدف از آفرینش انسان را آزمایش و امتحان او می‌شمرد. انسان باید بر سر چندراهیها و عوامل مخالف و موافق فطرت و طبیعت خویش قرار گیرد، با جاذبه‌های دلفریب و سختیهای جانفرسا روبرو شود، تا بتواند راه پرستش خداوند را آگاهانه و از روی اختیار برگزیند، در آن راه گام بردارد و در سایه پرستش حضرت حق متعال، استحقاق کمال یابد. از این نظر اختیار و آزادی انسان یکی از وسایل و شرایط ارزشیابی به شمار می‌رود، ولی از آن جا که ارزشیابی برای بهره‌مندی از نتایج است و اعمال و رفتار و حرکات انسان و نیات او بازتاب گسترده‌ای در حیات انسانها و موجودات دیگر دارد، که بهره‌مندی از همه نتایج آنها در ظرف این جهان نمی‌گنجد، از این رو، ارزشیابی کامل انسان در این جهان میسر نیست. این جهان، ظرف تکامل انسان و دار بلاء و ابتلاء است و نتایج ارزشیابی در دار قرار و بقاء خواهد بود.

۱. ملک/۲.

۲. کهف/۷.

برخی از گونه‌های آزمایش انسان از دیدگاه قرآن

بدین سان قرآن کریم در آیات بسیاری این سنت الهی را یادآور شده، عمومیت آن را بیان می‌کند. در این میان، گاه اصل آزمایش را تأکید می‌کند:

﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^(۱)

آیا مردم چنین پنداشته‌اند که به صرف این که گفتند: ما ایمان به خدا آوردیم، رها شوند و بر این دعوی امتحان نشوند؟!

گاه همگانی بودن این سنت الهی را یادآور می‌شود، به طوری که حتی پیامبران الهی نیز در معرض امتحان قرار می‌گیرند:

﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ. قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^(۲)

به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به خوبی به جای آورد، خدا به او گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزینم.

گاه ارزشیابی انسان و امتحان او به خیرات و گاه به شرور، زمانی به نقص و کمبود و سختی و مصیبت و گاه به امکانات و غنی و ثروت و علم و زیبایی و مانند آن است:

﴿وَلِنَبْلُوَكُمْ بَشِيءًا مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^(۳)

و البته شما را به سختیایی چون ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات

زراعت بیازماییم و بشارت و آسایش از آن سختیها، صابران راست.

گاه ارزشیابی فرد با خویش و استعدادهای وجودی و امکاناتش مورد نظر است و

گاه ارزشیابی افراد یکدیگر:

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلِيَهُ رَبَّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلِيَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ

رَبِّي أَهَانَنِي﴾^(۴)

اما انسان چون خدا او را به رنج و غمی مبتلا سازد، سپس به کرم خود او را نعمتی

۱. عنکبوت/۲.

۲. بقره/۱۲۴.

۳. بقره/۱۵۵.

۴. فجر/۱۵-۱۶.

برای آزمایش و امتحان بخشد، در آن حال گوید خدا مرا عزیز و گرامی داشت، و چون او را باز برای آزمودن تنگ روزی و فقیر کرد، گوید خدا مرا خوار گردانید.

﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾^(۱)

و اگر خدا می خواست خود از کافران انتقام می کشید و همه را بدون زحمت (جنگ شما) هلاک می کرد، و لکن این جنگ برای امتحان انسانها به یکدیگر است.

البته اطلاق امتحان به معنای به کار بردن میزان و مقیاس برای کشف مجهول در مورد خداوند متعال، که عالم به سرّ و آشکار و همه امور جهان است، معنی و مفهومی ندارد. امتحان معنای دیگری نیز دارد و آن، از قوه به فعل در آوردن و از ناخالصی ها پاک گرداندن است^(۲) و این معنی در مورد امتحان الهی می تواند مطرح باشد؛ چه خداوند متعال به وسیله بلاها و سختیها، یا امکانات و بهره مندی ها هر کسی را به کمالی که سزاوار اوست، می رساند و از این راه زمینه های گوناگون برای بروز و ظهور استعداد های نهادینه آدمی فراهم می شود، تا در هر زمینه ای که انسان خود انتخاب می کند، خواه سعادت یا شقاوت، زمینه های وجودی اش تحقق یابد. بدین سان از فراسوی جنگ و گریز انسان با مشکلات و به دست آوردن موفقیتها، حقایق وجودی انسان روشن می شود، زمینه های انحطاط خود را می شناسد و با لایه های پنهان شخصیتی خویش در یک میدان عملی ارتباط برقرار می کند. این در واقع زمینه ای برای یافتن خود واقعی و کاوش عشق و کین های ناپیدا، اما مؤثر در رفتار است. در این فضا است که محاسبه نفس و برکات حاصل از آن عینی می شود. از این روست که در فرهنگ اسلامی هر فرد مکلف باید خود را ارزیابی کند و به محاسبه نفس خود پردازد، که آیا زندگی و تلاش رفتار او در مسیر تکامل و رشد انسانی قرار دارد یا خیر؟

در این باره امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید:

«لیس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم...»^(۳)

۱. محمد/۴.

۲. ابن منظور، لسان العرب ج ۱۲، باب معن.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲.

از یاران ما اهل بیت نیست آن که هر صبح و شام به حسابرسی نفس خود نپردازد. شرط تحقق ارزشیابی و امتحان، فراهم شدن زمینه انتخاب انسان و به فعلیت رساندن استعدادهای نهفته است و لازمه این امر، قدرت عمل و استعداد ذاتی انسان و نیز شناخت و آگاهی جهت مطلوب می باشد، که هر دو از طریق هدایت تکوینی و تشریحی در اختیار انسان قرار دارد. از این رو قرآن کریم می فرماید:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَضْفَةِ امْشَاجِ نَبْتَلِيهِ. فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا. إِنَّا هُدَيْنَاهُ السَّبِيلَ أَمَا شَكَرًا وَ أَمَا كُفْرًا﴾^(۱)

ما انسان را از آب نطفه مختلط آفریدیم، او را آزمایش می کنیم. پس او را شنوا و بینا گردانیدیم. ما راه (حق و باطل) را به انسان نمودیم؛ حال خواهد هدایت پذیرد و شکر این نعمت گوید و خواهد که نعمت را کفران کند.

از سوی دیگر چون اختیار و انتخاب انسان در گرو تعلیم و تربیتی است که بدان دست یافته، یا از آن محروم مانده است، بایسته است که انسان در معرض تعلیم و تربیت صحیح قرار گیرد؛ تعلیم و تربیتی که رشد و تکامل او را در جهت کمال انسانی وی که «قرب الی الله» است قرار داده، فطرت انسانی او را پدیدار سازد. بر این اساس می توان گفت برای تحقق تعلیم و تربیت فطری انسان، ضرورت دارد تمام ابعاد و اجزای نظام تعلیم و تربیت به طور مداوم در قبال ارزشهای اسلامی ارزیابی گردد، تا بتدریج در این نظام انسان کامل پرورش یابد.

چند نکته کاربردی

* در این نظام باید متناسب بودن اصول و هدفهای تعلیم و تربیت، با نیازهای انسان و هدف حیات او که «قرب الی الله» است، مورد ملاحظه جدی قرار گیرد.

* باید متناسب بودن سازمان و تشکیلات و مقررات آموزشی و درسی (در مقاطع گوناگون) نسبت به اهداف و اصول، برنامه ها و روشهای تعلیم و تربیت اسلامی مورد ارزیابی قرار گیرد.

* باید محتواها و برنامه‌های متناسب و جاری در نظام تعلیم و تربیت و شاخصه‌های مربیان و مدیران و تربیت ایشان بر اساس الگوهای نظام تعلیم و تربیت اسلامی بازشناسی و تدوین گردد و به اجرا در آید و رفتار ایشان در برابر ارزشهای اسلامی ارزیابی و اصلاح گردد.

* همسو بودن روشها و شیوه‌های تعلیم و تربیت در اجرا، با اهداف و برنامه‌های تعلیم و تربیت اسلامی در هر یک از مراحل آن باید مورد ارزیابی قرار گیرد.
* متناسب بودن امتحانات و ارزشیابی‌های آموزشی و پرورشی با اهداف، محتواها و روشهای تعلیم و تربیت اسلامی بررسی شود.

* فضای آموزشی و تربیتی سالم و به دور از آفات اخلاقی و همچنین زمینه‌های تحقیق سالم فراهم شود، و آداب آموزش و پرورش و روابط صحیح بین مربی و شاگرد و شاگردان با یکدیگر بر اساس ضوابط و ارزشهای فطری و دینی تنظیم و ارزیابی گردد.
توجه به نکات یادشده و کار بردی کردن آنها سر فصل‌های مهمی در شیوه‌های عملی اسلامی کردن دانشگاهها (که از بحثهای محافل فرهنگی امروز است) به شمار می‌رود.

موارد یادشده در قالب اصل کلی «هماهنگی با امکانات و استعدادهای فردی» می‌گنجد که قرآن می‌فرماید:

﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ تَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^(۱)

خداوند کسی را تکلیف نمی‌کند مگر به قدر توانایی او.

در تعلیم و تربیت اسلامی هم به فراگیری مطلق یادگیرندگان توجه می‌شود، و هم به فراگیری نسبی آنان.

و سرانجام در ارزشیابی بر اساس مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، سخن محدود به ارزشیابی تحصیلی یا عملی نیست، بلکه از جنبه‌های شخصیتی، انگیزشها و رفتارها، ارزیابی درجه‌ای به سوی رشد و تعالی الهی انسان در مسیر ارزشها و روشمندیهای تعلیم

و تربیت اسلامی است.

● تعادل و تدریج

انسان موجودی دو مرحله‌ای است. داستان ساحرانی که رویاروی موسی علیه السلام ایستادند، گواه وجود این دو مرحله در انسان است:

﴿قَالُوا لَفَرعونَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ. قَالَ نَعَمْ وَإِن كُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ... فَأَلْفَوْا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بَعْزَةَ فرعونَ أَنَا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ﴾^(۱)

چون ساحران به حضور فرعون آمدند، بدو گفتند: آیا اگر بر موسی غالب آییم اجر بزرگی در برابر آن خواهیم داشت؟ فرعون گفت: آری علاوه بر اجر از مقربان درگاهم خواهید شد. ... جادوگران هم ریسمانها و چوبدستی‌هایشان را بیفکندند و گفتند: به عزت فرعون سوگند، که ما غالب خواهیم شد.

در این مرحله حدود همت جادوگران، اجرت است و بالاترین ارزش از نظر آنها، عزت فرعون می‌باشد، که بدان سوگند می‌خورند. اما پس از مشاهده بلعیده شدن ابزار آنان به وسیله عصای موسی، رویش مرحله دوم ایشان خود را می‌نمایاند:

﴿فَأَلْفَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ. قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ﴾^(۲)

جادوگران که این معجزه بدیدند و دانستند که سحر نیست، پیش موسی علیه السلام به سجده افتادند و گفتند: ما به خدای جهانیان ایمان آوردیم؛ خدای موسی و هارون.

در این هنگام فرعون اعتراض می‌کند: «پیش از آن که من به شما اجازه دهم، به موسی ایمان آوردید؟ همانا معلوم است که او استاد بزرگ شماست، که شما را جادوگری آموخته است، به زودی کیفر خود را خواهید دید. دست و پای شما را بر خلاف هم قطع می‌کنم، آن‌گاه همه شما را به دار می‌آویزم.»^(۳)

این جاست که جادوگران مسأله بازگشت به سوی خدا را مطرح می‌کنند و کشته شدن را پدیده‌ای بی اهمیت می‌دانند، و تنها رضای الهی را مهم می‌شمارند.

۱. شعراء/۴۱.

۲. شعراء/۴۶.

۳. شعراء/۴۹-۴۷.

این داستان، دو رویه وجود انسانی را تصویر می‌کند؛ رویه طبیعت و رویه فطرت. بنابراین، تفاوت شخصیتی انسانها نیز در همین رابطه است؛ شخصیت طبیعت‌مدارانه و شخصیت فطرت‌گرایانه. انسان وارونه انسانی است که طبیعت او بر فطرتش چیره آمده، دنیا و ارزشمندیهای آن را در همین قالب محدود می‌یابد، انگیزه عمل او فقط پاداش مادی است و بجز توانمندی بیدادگران چیزی نمی‌بیند.

در مقابل، انسان مستقیم کسی است که دارای حاکمیت فطرت بر طبیعت است، حیات انسان را تا به ابدیت، امتداد می‌دهد و انگیزه عمل او فقط خشنودی خداوند است و بجز قدرت او چیزی نمی‌بیند.

«دین پدیده‌ای فطرت‌گرایانه می‌باشد که از نخستین روز حیات انسانی به انسان عطا شده، و فطرت با یافتن دین، مانند نوزادی از مادر دین تغذیه کرده، با آن رشد یافته، هرگز از آن بی‌نیاز نخواهد شد. هر چه بلوغ فطرت بیشتر می‌شود، شیوه تغذیه آن از دین تکامل یافته، کنش و واکنشهای بهتری انجام می‌دهد. این که گفته می‌شود ظاهر قرآن برای مردم، و اشارات قرآن برای بزرگان و حقایق آن برای اولیاست، در واقع سیر تکامل فطرت‌گرایی است.»^(۱)

انسان همگام با طبیعت در مرحله نخستین و انسان همگام با فطرت در مرحله نهایی است.

فطرت از میان طبیعت جوانه می‌زند. همان سان که به نظر بعضی از حکما، روح از جسم آغاز می‌کند (جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء)، سیره انسان نیز چنین است که ابتدا به نیازهای ابتدایی و حیاتی تر توجه شده و برای تأمین آنها تلاش می‌کند، اما پس از به دست آوردن آنها، هرگز قانع نمی‌شود؛ یعنی برایش نیازی جدید اما در سطح عالی مطرح شده، همچنان برای تأمین آن به فعالیت مشغول می‌شود و این حرکت ادامه می‌یابد. از این روست که در هرم نیازهای انسان، در قاعده هرم، نیازهای فیزیولوژیک، همچون آب، خوراک و مسکن مطرح است، اما پس از مدتی نیاز به امنیت، نیاز به احترام و محبت، نیاز به تعلق و گروه، نیاز به خود شکوفایی، نیاز به عشق ورزیدن و پرستش و ... مطرح

می‌گردد. اگر تا حدودی فراغت از تأمین نیازهای اولیه ایجاد نشود، در احساس نیاز به مسائل عالیت‌ر و حرکت در مسیر تکاملی به سوی آنها، خلل ایجاد می‌شود. اگر انسان همگام با طبیعت، از آغاز، عزت، قدرت، احساس امنیت و راحتی نداشته باشد، به گونه‌ای که طبیعت بسوزد، انسان همگام با فطرت نمی‌تواند رشد و بالندگی و نشاط بهینه‌ای داشته باشد.

بر همین اساس است که در نظام تعلیم و تربیت اسلامی، امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«الولد سید سبع سنین، و عبد سبع سنین، و وزیر سبع سنین، ثم خلّ سبیله.»^(۱)

فرزند تا هفت سال آقا و سرور است، و هفت سال دوم قابل تأدیب و اطاعت است، و

هفت سال سوم مشاور و یاور است، و سپس راهش را باز بگذارد.

مرحله اول، انسان همگام با طبیعت است، که اگر امیر نباشد، جان نمی‌گیرد و جلوه نمی‌کند. این لایه آغازین است که باید آن را حفظ کرد تا در اوائل رشد، تندبادهای حوادث بهار زندگیش را خزان نکند. (گرچه باید مراقبت کرد، مبدا جوانه فطرت به بهانه رشد و نمو اولیه طبیعت بسوزد، یا طبیعت به ناپایسته‌ها عادت نماید.) اگر کودک آقا و امیر و فرمانروا به شمار نیاید، دیگر هرگز جرأت ابراز وجود نمی‌یابد و اعتماد به نفس، احساس خود ارزشمندی و مفید بودن را از دست می‌دهد، امیدواری و شوق به کامیابی و عزت نفس در او از میان می‌رود، و بی آن که به چیزی معتقد باشد، یکسره به تقلید بدون محتوا رو می‌آورد و با احساس حقارت و تنفر پنهان زندگی می‌کند. اینها آغاز قوس نزول شخصیتی وی است.

از این روست که صالح بن عقبه می‌گوید: من از عبد صالح (امام صادق علیه السلام) شنیدم

که می‌فرمود:

«یستحبّ عرامة الغلام فی صغره لیكون حلیمًا فی کبره. ثم قال: لاینبغی الا ان یکون

هكذا.»^(۲)

چه خوب و محبوب است که فرزند انسان در خردسالی بازیگوش و پرتلاطم و

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۴.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۷۹.

بالاخره سرکش باشد، تا این حالت طغیان آمیز او از شخصیتی در بزرگسالی سر بر آورد که از حلم و خویشتن داری و مقاومت و پایداری برخوردار باشد.

سپس آن حضرت فرمود:

سزاوار است که طفل خردسال منحصرأ این چنین بوده و بازیگوش و پر جنب و جوش باشد.

آنان که در تاریخ، قدر و منزلتی یافته‌اند، در سایه این دستورها نشو و نمو کرده‌اند.

حضرت علی علیه السلام درباره فرزند خویش خطاب به بعضی از اهل مدینه می‌گوید:

«شما می‌دانید که حسن گاهی به مسجد می‌آمد و جدش در سجده بود، جماعت را می‌شکافت و خود را به جدش می‌رساند و بر او سوار می‌شد، پیامبر صلی الله علیه و آله قیام می‌کرد در حالی که دستی بر زانو و دستی به پشت حسن داشت. اگر هنگامی می‌رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال خطبه خواندن بود، خود را به جدش می‌رساند و از اندام او بالا می‌رفت و بر دوشش می‌نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه می‌خواند در حالی که پاهای حسن بر سینه او آویزان بود و برق خلخال پای حسن از انتهای مسجد دیده می‌شد.»^(۱)

این دوره تربیت طبیعت است؛ دوره نفی ترس، نفی طمع، نفی وابستگی و نفی وحشت از خلق، برای آن که در دوره فطرت، رأی و جهت، ارزش و صلابت و جسارت دفاع از حق داشته باشد و هرگز مرعوب بت‌های مجازی و قدرتهای پوشالی ظاهر فریب نگردد.

حال اگر تا هفت سال کودک، محور باشد و به خواسته‌های طبعاً محدود و تحت ضابطه وی احترام گذاشته شده، تأمین گردد، تنوع و تفریح، احترام متقابل و اکرام و اعزاز، نسبت به او اعمال شود، در هفت سال دوم (دوره آموزشگاهی) که طبیعت را با جهت گرفتن از فطرت به حرکت وادار کند، گاه با تقلید از دیگران، گاه با تجربه، گاه با آموختن و گاه با اندیشیدن، فطرت را میدان دار حرکت طبیعت می‌نماید.

این دوران، هنگامه ادب یافتن است و حق‌شناسی. هنگامه فرهنگی شدن است و جامعه‌پذیری.

هنگامی که انسان به چهارده سالگی رسید، زمان اجتهاد فطرت است و همدوشی بلوغ روان و جسم؛ چه این که میانی اجتهاد و اظهار نظر در او رشد کرده است و خود می تواند با مراجعه به منابع کشف حقیقت و مصلحتهای رفتاری، راه را بشناسد و به کار بندد و طبیعت را مرکب رهوار فطرت کند.

البته قابل تأمل است که به عنوان یک اصل کلی در مسیر حاکمیت بخشیدن به فطرت، هرگز نباید طبیعت انسانی و میزان استعداد و پذیرش قدرت تحمل و توسعه شخصیت را فراموش کرد.

ایجاد تعادل و توازن بین این دو رویه و حرکت معقول و متناسب به سوی غلبه فطرت با زمینه سازی طبیعت، نکته ای بس درخور توجه است. سطح طبیعی برای هر چیز، حد میانگین است، نه چیزی کمتر و نه بیشتر. و اشیاء همه در این سطح به سوی کمال مطلوب خود حرکت می کنند. پس انسان نیز نباید از این مدار که مدار عاقلانه برای هر چیز و هر حرکتی است، خارج شود.

به همین جهت، مراعات راه میانی در همه اعمال و گزینشهای آدمی ضرورت پیدا می کند و تعبیری که در قرآن کریم آمده: «وَكذلك جعلناكم امة وسطاً»^(۱) (بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم) ناظر به همین اصل است.

جایگاه تعادل در متون دینی

مسأله اهمیت حفظ توازن و اعتدال در تمام امور و شؤون از نکته هایی است که در قرآن کریم و احادیث و سخن فرزندان دین و دانش جلوه گری می نماید. در این منابع، واژه هایی همانند: وسط، عدل، اقتصاد، وزن، استقامت و قسط یا مشتقاتی از این گونه واژه ها جلب نظر می کند.

ابتدا به این واژه ها و تعاریف و کاربردهای آنها نیم نگاهی می افکنیم:

۱. وسط: بسیاری از خصلتها و صفات ارزشی در انسان دارای دو سوی ضد ارزش و ناپسند می باشند؛ مثلاً جود و سخاوت، حد وسط دو صفت ناپسند بخل و اسراف است.

نیز شجاعت، حد وسط ترس و تهور (انجام کار بدون اندیشه و تدبیر) به شمار می‌رود.
 مؤلف مجمع البحرین در تعریف واژه وسط می‌نویسد:
 «دورترین نقطه نسبت به هر دو طرف نامطلوب، عبارت از حد وسط آن دو صفت
 ناستوده است.»^(۱)

مرحوم طبرسی، مؤلف مجمع البیان می‌نویسد:
 «وسط به معنای عدل و اختیار یعنی گزینش خیر، یا به گزینی است و این دو یعنی
 عدل و اختیار دارای یک معنی هستند، زیرا عدل عبارت از خیر و خیر نیز عبارت از
 عدل است.»^(۲)

مؤلف کتاب العین می‌نویسد:
 «وسط هر چیزی و هر امری عبارت از معتدلترین و پرارزش‌ترین آن است، و
 بعضی اوسط را به معنای معتدلترین امور گرفته‌اند، چنان‌که معروف است: خیر الامور
 اوسطها.»

درباره صفات امیر مؤمنان علی علیه السلام نوشته‌اند: کان من اوسط قومه؛^(۳) (آن حضرت از
 بهترین و برترین قوم خود بوده است).

۲. استقامت: این واژه در کتب لغت به اعتدال تفسیر شده که در زبان فارسی معادل
 «راست شدن» است.

شیخ صدوق در معانی الاخبار از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند:
 «الصراط المستقیم فی الدنيا ما قصر عن الغلو و ارتفع عن التقصیر و استقام، و فی
 الآخرة طریق المؤمنین الی الجنة.»^(۴)

صراط مستقیم در مسائل دنیوی عبارت از حالتی است که از مرز زیاده روی کمتر و
 کوتاهتر، و از کمی و کوتاهی فراتر و بلندتر، و سرانجام راست و معتدل و متوازن باشد،
 و صراط مستقیم در آخرت عبارت از راه مؤمنان، فرا سوی بهشت جاوید است.

۱. طریحی، مجمع البحرین، ص ۳۴۲، ماده «وسط».

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۸۱.

۴. به نقل از: سید محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۹.

۳. عدل: عدل گاهی به معنای موازنه و هم وزنی به کار می‌رود؛ مثلاً عَدَلَ فلان فلاناً؛ یعنی فلانی با فلانی هم وزن است.

عَدَلَ (به فتح) به معنای مثل است و بر چیزی که معادل با دیگری و از نظر جنس متفاوت است، اطلاق می‌شود. عَدَلَ (به کسر) به معنای چیزی است که حتی از نظر جنس نیز معادل با چیز دیگر است. در آیه: ﴿لَا يَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾^(۱) و نیز آیه: ﴿وَاعْدِلْ ذَلِكَ صِيَامًا﴾^(۲) در آیه اول می‌گوید که چیز دیگر و معادل آن پذیرفته نمی‌شود و در آیه دوم می‌گوید که باید به جای هر مد طعام و معادل شمار آن، یک روز روزه بگیرد (چون هر روز روزه معادل یک مد طعام تلقی می‌شود، که البته از نظر جنس متفاوت هستند).

علمای لغت به کسی عادل می‌گویند که: وَضَعَ الشَّيْءَ فِي مَوْضِعِهِ، (قرار دادن هر چیز در جایگاه اصلی و حقیقی اش). مؤلف مجمع البحرین، عدل را به اعتدال و میانه روی در امور و ایجاد تناسب و همسانی به دور از تفاوت معنی کرده است.^(۳) در حدیث نیز عدل به معنای ایجاد تناسب و تعادل و نهادن هر امری در جای خود آمده است:

«سئل امیر المؤمنین عليه السلام أيهما أفضل، العدل أو الجود؟ قال: العدل يضع الأمور مواضعها والجود يخرجها عن جبهتها والعدل سائس عام، والجود عارض خاص. فالعدل اشرفهما وفضلهما.»^(۴)

از امیر المؤمنین عليه السلام سؤال کردند که کدام یک از عدالت و جود از فضیلت و ارزش فزونتری برخوردارند؟

فرمود: عدالت، قرار گرفتن هر امری در جای خود می‌باشد، در حالی که جود و بخشش، امور را از جهت و مسیر طبیعی خود بیرون می‌راند - چه این که انسان در مقام جود و بخشش بیش از حد نیاز طرف و یا فراتر از توان مالی خود به او اعطا می‌کند - عدل می‌تواند مدبری عام و فراگیر باشد که در همه جا قابل اجراست، بر خلاف جود که

۱. بقره/۴۸.

۲. مائده/۹۸.

۳. طریحی، مجمع البحرین، ص ۴۴۴؛ معجم القرآن، ج ۲، ص ۳۴.

۴. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۶۶.

عارضه‌ای محدود است. پس عدل و عدالت دارای فضیلت بیشتری نسبت به جود و بخشش می‌باشد.

از آنچه یاد شد، استفاده می‌شود که انسانها از نظر فطرت و آفرینش و قوای ظاهری و باطنی و گرایشهای درونی و رفتارهای خارجی، دارای ویژگیهایی هستند که هر یک دارای دو سوی افراط و تفریط می‌باشد. آنچه برای انسان بایسته است، شناخت حد وسط این دو و پایداری و پایبند بودن بر آن می‌باشد. این شناخت به خود انسان واگذار شده است. البته در بعضی موارد خداوند متعال خود اقدام به مرز بندی و تعیین راه راست و درست فرموده است:

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾^(۱)

در انفاق مال، دست خویش را تا گردنت بسته و در بند قرار مده - و آن چنان بخیل و ممسک مباش که خیری از تو نترود - و این دستانت را به تمام معنی مگشا - آن چنان که دار و نداشت از بین برود - تا مبادا از کار و زندگانی افتاده شوی و دیگران را به خود جلب کرده و با غم و اندوه دست به گریبان گردی.

یا قرآن درباره چگونگی بیان الفاظ در نماز می‌فرماید:

«نمازت را با صدای بلند برگزار مکن و نیز آن چنان آن را آهسته مخوان بلکه میان

این دو حالت افراط و تفریط، جویای راهی معتدل باش.»^(۲)

بدین سان استقامت و اعتدال یعنی پایداری و پایبند بودن به حد وسط و مرز متناسب زندگی الهی و انسانی. آن چنان استقامت مهم و پر مخاطره است که پیامبر بزرگ خدا، به دنبال آن که خود و امتش مأمور به استقامت و اعتدال و توازن در تمام امور زندگی شدند:

﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَمِنْ تَابِ مَعَكَ﴾^(۳)، فرمود: «شبیبتنی سوره هود»^(۴)؛ سوره هود نیروی برنایی و جوانیم را در ربود و مرا دچار پیری زود رس کرد.

ایشان گاه اهل غفلت را به زهد و تقوا فرا می‌خواند و گاه افراط کنندگان در عبادت را

۱. اسراء/۲۹.

۲. اسراء/۱۱۰.

۳. هود/۱۱۲.

۴. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۹۹.

به حقوق دنیوی متوجه می‌ساخت و می‌فرمود: «ان لفسک علیک حقا، و لزوجک علیک حقا و لزوارک علیک حقا، فصم و افطر و قم و نم.»

جان و سلامتی تو بر تو حقی دارد، همسرت را بر تو حقی است و بازدیدکنندگان بر تو حقی دارند. روزه بگیر و افطار هم بنما، سحر خیز باش، ولی خوابیدن را از دست مده.

وجود آدمی، مجمع یک سلسله واقعیت‌های متضاد است، و سیر تکاملی وی تا حد زیادی در گرو آن است که بتواند بین این قوای متضاد، هماهنگی و تعادل ایجاد کند.

متون دینی در ناحیه امیدواری به خداوند متعال و رحمت سرشارش از یک سو، و بیمناک بودن از او و عذاب بی‌مانندش از سوی دیگر، به توازن و تساوی بین این دو اشاره می‌کنند، به گونه‌ای که کمترین نا‌همخوانی هر یک با دیگری، تأثیری ناشایست و دامنه دار را در روان فرد به جای می‌گذارد، و در عملکرد، یا او را به یأس و افسردگی و زمین‌گیری، و یابه طغیان و غرور و غفلت می‌کشاند.^(۱)

بدین سان هر جا سخن از امید به لطف الهی رفته، در کنار آن، ترس از عذاب دردناک او مطرح شده است:

﴿اولئك الذين يدعون يبتغون الي ربهم الوسيلة ائهم اقرب و يرجون رحمة و يخافون عذابه...﴾^(۲)

این پیامبران خود همان کسانی‌اند که خدا را می‌خوانند و از راه اطاعت خدا جویای وسیله‌ای برای رسیدن به قرب پروردگار خویش‌اند، تا معلوم گردد که چه کسانی هم به او نزدیکتر و به رحمتش امیدوارتر و هم از عذابش بیمناک‌اند.

حضرت علی عليه السلام در این باره می‌فرماید:

«خير الاعمال اعتدال الخوف و الرجاء.»

بهترین رفتارها اعتدال بیم و امید است.

انسانی که بیش از استعدادش بر خود تحمیل کند، می‌پندارد که زودتر به مقصد

۱. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو وزن خوف المؤمن و رجاءه، لاعتدلا.

۲. اسراء/۵۷.

می‌رسد، اما نمی‌داند که از مقصد باز می‌ماند، چه این که روانش از این بار زیادی به مانند مرکبی که زخم برداشته و ناتوان شده، آسیب می‌بیند و از ادامه مسیر منصرف می‌شود.

پیامبر ﷺ به جابر در این زمینه نکته ظریفی را یاد آور می‌شوند:

«ان هذا الدين متين فاوغل فيه برفق ولا تبغض الی نفسک عبادة الله، فان المنبت^(۱) لا

ارضا قطع ولا ظهرا ابقى.»^(۲)

این دین (اسلام)، استوار و پایرجاست. پس بآرامی در آن غور کن و پرستش خدا را برای روح و روان خویش ناخوشایند نکن، (بیش از گنجایش روح و روانت، خدا را عبادت نکن که پیامدهای بس خطرناکی دارد)، زیرا کسی که مرکبش را (بر اثر بار بیش از ظرفیت) خسته کند، نه راهی را پیمود و نه مرکبی سالم را برای خویش باقی گذاشت.

تعلیم و تربیت همانند کاشتن دانه مستعد، در ذهن و ضمیر متعلم و متربی است. از این رو، باید آرام و بتدریج در یک فضای پر صمیمیت و همراه با انگیزش بالا و عمیق صورت پذیرد، تا بتواند ژرف و مستحکم رشد کند و باقی بماند، و در میدان عمل پراحتی بروز نماید. بسیاری از ناهنجاریهای رفتاری و کمبودهای روانی در اثر خروج از حالت اعتدال رخ می‌نماید.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«لا تری الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً.»

نادان را نمی‌بینی جز این که زیاده روی کند، یا کوتاهی ورزد.

تمنای پیوسته انسان برای هدایت و گام برداشتن در صراط مستقیم،^(۳) اشاره به

انحرافی است که در هر دو سوی زیاده روی و کوتاهی در هر کاری وجود دارد.

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

«بکوشید که زمانتان را چهار بخش کنید: بخشی را برای مناجات با خدایگان و

بخشی را برای تهیه نیازهای زندگی و بخشی را برای همنشینی با دوستان مطمئن که

۱. منبت: کسی را گویند که مرکبش را بیش از اندازه اذیت کند، به گونه‌ای که از کار افتد؛ این منظور،

لسان العرب، ج ۲، ص ۷، حرف «ت».

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۱۸.

۳. چنان که در نماز می‌خوانیم: ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾.

عیبهایتان را به شما گوشزد کنند، و در باطن به شما ارادت و دوستی بورزند و بخشی را نیز برای لذتهای مشروع خویش خالی نگهدارید، که با این لذتهای مشروع بر آن کارهای دیگر توان و توفیق می‌یابید...»^(۱)

شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

«انسان کامل قرآن، در کنار عقل‌گرایی و در کنار دل‌گرایی، طبیعت‌گرا هم هست.»^(۲)

طبیعت انسان، گاهی همسو و در خدمت عقل و فطرت است و گاهی گریزان از آنها و متمایل به لذت و تنوع و تفریح در چنین لحظاتی هرگز نباید به الزام و اجبار، ذهن و ضمیر و تن به میدان مستحبات و تقیدات مشکل و ناگوار (و گر چه مقبول) فرا خوانده شود، بلکه بهتر آن که در حد ضرورت به آنها اکتفا شود، تا دل خود تمنا نماید، چه این که امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

«ان للقلوب اقبالا و ادباراً و نشاطاً و فتوراً...»^(۳)

برای دلها رو کردن و پشت کردن، و شوق و سستی است و ...

سیر معنوی انسان از مرحله اسفل سافلین تا اعلیٰ علیین، همان گونه که آرام و در یک بستر معقول و متعادل طراحی شده است، باید بتدریج و گام به گام پیموده شود. در گام نخست، فقط یک پیام ارائه و یک پاسخ طلبیده شود: ﴿قُولُوا لَإِلَهِ الْإِلَهِاتِ تَفْلِحُوا﴾^(۴)

پیامبر بگو: من شما را فقط به یک نکته موعظه می‌کنم.

پیامهای نخستین بایستی در حدود فهم مخاطبان و قابل دستیابی برای ایشان باشد.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُلٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...﴾^(۵)

و ما پیامبری را نفرستادیم مگر این که به زبان مردم خویش سخن می‌گفت تا

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۱.

۲. مرتضی مطهری، انسان کامل، ۱۲۵.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۵۷.

۴. سبأ/۴۶.

۵. ابراهیم/۴.

برایشان روشن کند.

دعوت باید به زبان مردم باشد، و این زبان منحصر به زبان لغوی نیست، بلکه زبان فکری و عقلی و فرهنگی و زبان محیط و زبان نسل را نیز در بر می‌گیرد. سفارش مهم اولیای الهی، بیان حقایق و معارف الهی بر اساس درجه و قدرت تشخیص هر کسی است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: (۱)

«مؤمنان دارای مراتب و درجات متفاوت‌اند، یکی در مرتبه اول است و دیگری در مرتبه دوم، دیگری در سوم، و آن دیگری در چهارم، دیگری در پنجم، دیگری در ششم، و دیگری در درجه هفتم. اگر بر صاحب مرتبه و پله اول به اندازه دو مرتبه بار کنی، و بر صاحب دو پله، سه پله، و بر صاحب سه پله، چهار پله و ... و بر صاحب شش پله به اندازه هفت پله، در مقابل آن بار، طاقت نخواهد آورد، و در درجات دیگر نیز چنین است.»

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: (۲)

«از احادیث ما آنچه را مردمان می‌توانند بفهمند، به آنان بگویند و چیزی که تحمل آن را ندارند برایشان بار نکنید، که در این صورت آنان را به وسیله ما مغرور و فریفته خواهید ساخت.»

حکمت نزول تدریجی آیات در طول ۲۳ سال و به مناسبت‌های گوناگون، خودگویای توجه به عنصر «تدریج» در تعلیم و تربیت اسلامی است. بویژه این که با دقت در شأن نزول و ترتیب نزول آیات درمی‌یابیم، مفاهیم ساده‌تر و رفتاری در سالهای نخست بعثت و مضامین پیچیده و مشکل و قلبی (که نیاز به تعمیق ایمان و پرورش مؤمنان بر اساس مبانی دینی دارند)، در سالهای بعد مطرح شده‌اند. حتی بعضی احکام تا سالها پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح نشد؛ مثلاً خمس بر سود تجارت (اریاح مکاسب) در زمان امام صادق علیه السلام عنوان شد. (۳) یا این که برخورد اسلام با یک امر مکروه و منحط (که البته

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵.

۲. نعمانی، النبیة، ص ۳۵.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۴۹، ح ۵.

نسلها در بین مردم جریان داشت و بدان خو گرفته و آن را پذیرفته بودند، همانند شرابخواری و قماربازی در مراحل چندگانه و با آمیزه‌ای از تدریج صورت پذیرفته است. یک بار در آغاز (در مکه) می‌فرماید:

«بگو پروردگار من فقط زشتکاریها را، چه آشکارش باشد و چه پنهان، و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است.»^(۱)

این که میگساری نیز از نمونه‌های زشتکاری است، این آیه بدان اشاره ندارد. آن گاه پس از مدتی در مدینه، این آیه نازل شد:

«با حالت مستی به نماز نزدیک نشوید.»^(۲)

در این مرحله گرچه از میگساری در بهترین حالات انسان و در بهترین مکانها (نماز در مسجد) نهی شده، ولی حکم تحریم آن صادر نشده است، تا آن جا که مدتی بعد آیه نازل می‌شود:

«در باره شراب و قمار از تو می‌پرسند. بگو: در آن دو، گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است، ولی گناهشان از سودشان بزرگتر است.»^(۳)

در این مرحله تصریح می‌شود که نوشیدن شراب، گناه است و به تحریم نیز اشاره دارد، اما از آن جا که باز هم مسلمانان در گوشه و کنار به این دو عمل مبادرت می‌ورزیدند، آن را به کلی ترک نکرده بودند، در مرحله چهارم با شدت و قاطعیت اعلام می‌شود:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید: شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند و از عمل شیطان‌اند، پس از آنها دوری گزینید. باشد که رستگار شوید. همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد، پس آیا شما دست برمی‌دارید؟»^(۴)

۱. اعراف/۳۲.

۲. «لا تقربوا الصلاة و اتم سکاری» نساء/۴۳.

۳. «یستلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما» بقره/۲۱۹.

۴. «یا ایها الذین امنوا ائما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون. ائما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلاة فهل اتم منتهون» مائده/۹۱-۹۰.

بنابراین، توجه به عنصر تدریج در ارائه راه حل‌ها و طراحی تئوریهای تربیتی، کاری بس مهم است. بسیاری از زمینه‌های دین‌گزیزی و رسیدن نسل جوان از دامن پر مهر و صفای معارف والای دینی، به دنبال بی‌توجهی به این اصل اساسی در تبلیغ مفاهیم دینی یا برداشتهای دین‌شناسانه بوده است.

● چند نکته کاربردی

- * مراحل رشد شخصیتی انسان در دوره‌های گوناگون زندگی، تحقیق، شناسایی و تعیین شود، و زمینه‌های سلامت رفتاری یا کمبود و ناهنجاریها ارزیابی گردند.
- * دو مقوله طبیعت و فطرت در انسان، رفتار شناسی کاربردی شوند.
- * به مسأله تعیین رفتار متعادل و سالم در شرایط گوناگون و تنظیم شاخصه‌های الگویی آن بر اساس مکتب تربیتی اسلام توجه جدی شود.
- * به قدرت عمل آزاد کودک و انتخابگری و اختیار محدود او، در فضای محبت و عزت نفس همراه با مسؤولیت بخشی متناسب برای رشد شخصیتی شایسته در مراحل بعدی، اهمیت داده شود.
- * درجات و مراتب مخاطبان و قدرت آنان در تحلیل و پذیرش موضوعات بایستی در همه طراحیهای فرهنگی (آموزشی و پرورشی) و تبلیغی رعایت شود و از کلی‌گویی و مشکل‌نویسی پرهیز گردد.
- * آموزشها بایستی در یک سیر تدریجی از آسان به مشکل، و از ساده به پیچیده طراحی و ارائه شوند.
- * سیستمهای آموزشی و متون آنها بر اساس دو عنصر تعادل و تدریج متناسب با ظرفیت وجودی آموزش‌گیرندگان، باید بازنگری جدی شوند.

